

## ترجمه: المقتد من الضلال « غزالی »

مترجم: آقای زین الدین کیانی نژاد

# راه رستگاری

-۳-

### فصل دوم در اصنافی جوینده گمان

هنگامیکه خداوند متعال بفضل و کرم خود مرا از آن مرض اجابت داد و شفا بخشید، جویندگان حقیقت در نزد من منحصر بچهار فرقه بودند.

- ۱- متکلمین و ایشان کسانی هستند که خود را اهل رای و نظر میدانند
- ۲- باطنیه و آنان فرقه ای میباشند که خود را اصحاب تعلیم می پندارند و فقط از امام معصوم پیروی مینمایند (۱) -۳- فلاسفه که خود را اهل منطق و برهان می شمارند.
- ۴- صوفیه و ایشان فرقه ای هستند که خود را از خواص حضرت حق و اهل کشف و شهود میدانند.

( ۱ ) باطنیه یا تعلیمیه فرقه ای از شیعه هستند که میگویند امامت پس از حضرت جعفر صادق به پسر بزرگش اسمعیل رسید و باو ختم گردیده است و او را مهدی و امام منتظر میدانند و معتقدند که وی زنده است و از نظرها پنهان میباشد. این فرقه با عبارات و جهات مختلفی دارای نامها گوناگونی شده اند باعتبار نسبت در برابر عباسی معروف به فاطمیه و با عباراتی که پیرو اسماعیل هستند در مقابل زیدیه و کیسانیه موسوم به اسمعیلیه شده اند و بجهت اینکه در احکام دین و مذهب تاویلاتی داشته و بکمان خودشان بیاطن شریعت عمل می نموده اند مشهور بیاطنیه گردیده اند و با عباراتی که هفت امامی هستند که اول آنها امام علی بن ابی طالب علیه السلام و آخر آنها اسمعیل باشد شیعه سبیه نامیده شده اند و باین اعتبار که میگویند باید فقط از امام معصوم پیروی نمود و کلیه احکام و مسائل را از او آموخت معروف به تعلیمیه و اصحاب تعلیم گردیده اند. ملاحظه بقیه در صفحه بعد

بخود گفتم : حق از این چهار مسلک بیرون نیست و حقیقت را باید در سخنان این چهار صنف جستجو نمود و اینها هستند که رادمردان راه حق میباشند و اگر حقیقت در ایشان یافت نشود، دیگر راهی برای بدست آوردن حقیقت و ادراک کردن آن نخواهد بود ، چه آنکه پس از باره کردن رشته تقلید دیگر نمی توان آنرا پیوند نمود زیرا از جمله شرائط تقلید آنست که مقلد نداند که مقلد است و در صورتی که علم بتقلید پیدا کند ، شیشه تقلیدش شکسته خواهد شد و دیگر قابل اصلاح نبوده و التیام پذیر نمی باشد مگر اینکه در آتش ذوب شود و صیغه تازه دیگری برایش وضع گردد . بنا برین شروع کردم که این راههای چهارگانه را پیبایم و آنچه را که در نزد این فرق می باشد استقما نمایم اولاً بلم کلام روی نموده و ثانیاً بطریق فلسفه و ثالثاً بتعلیمات باطنیه و رابعاً بطریقه صوفیه وارد شدیم .

### (فصل سوم در علم کلام و نتیجه آن)

شروع بلم کلام نمودم و در مقام تحصیل و تعقل مطالب آن را آدمم کتابهای معقین از متقدمین ایشان را مطالعه کردم و آنچه را که اراده داشتم در آن علم تصنیف نمودم و آنرا بمقصود خود کافی دیدم ولی بمقصود خود غیر وافی یافتم مقصود اینست که عقیده اهل سنت را برای آنان حفظ نماید و از عقاید فاسده اهل بدعت حراست کند . چنانکه قرآن و اخبار بآن ناطقند خداوند متعال بتوسط رسول بزرگوار خود (ص) عقیده حقی که صلاح و سعادت مادی و معنوی بشر در آن می باشد بآنان القاء نموده سپس شیطان بتوسط اهل بدعت و ضلالت و سوسه هائی القاء کرد که مخالف با سنت و دیانت بود و مورد اشاعه و ترویج اهل بدعت قرار گرفت بطوریکه نزدیک بود عقاید حقه اهل حق را آشوش و پریشان

مانده از صفحه قبل

هم نامی است که از طرف مخالفان و دشمنان بآنان داده شده است . بطوریکه مورخین نوشته اند مؤسس این فرقه یکتفر ایرانی بنام عبدالله بن میمون اهوازی بوده که در اواسط قرن سوم هجری ظهور کرد و بمصر رفت و چاشینان وی خلافت فاطمیان مصر را تاسیس کرده و مبلغ مذهب اسمعیلیه بوده اند . مروج این فرقه در ایران حسن صباح معروف بوده که در سال ۴۸۳ هجری در کوههای شمال قزوین جایگزید بود و به بهانه آیین مذهبی مقاصد سیاسی خویش را اجرا میکرد و پیروان وی که فدائیان نامیده میشدند تا قرن هفتم اقتدار و نفوذ داشتند تا آنکه بالاخره بدست هلاکو خان مغول منقرض و اساس فرقه اسمعیلیه در

و متزلزل سازد لذا در این هنگام خداوند سبحان طائفه متکلمین را بر انگیخت و حس ممنوی آنان را بحرکت درآورد تا در مقام نصرت دینت برآید و خدعه‌ها و تلبیسات اهل بدعت را که برخلاف سنت و شریعت بود با الفاظ و کلام مرتب ابطال کنند، بری این اصل علم کلام و اهل کلام بوجود آمد و طائفه متکلمین قیام کردند بآن چیزیکه خداوند متعال ایشان را دعوت نموده بود و آنان هم نسبت بعقیده‌ای که از مقام نبوت رسیده و مورد قبول ایشان واقع شده بود کمال حمایت نمودند و عقاید فاسده‌ای که در آن پیدا شده و از طرف اهل بدعت تشکبل شده بود، تغییر دادند. لیکن ایشان بقدماتی اعتماد نمودند که از دشمن گرفته و بآنت تسلیم شده بودند باین معنی که تقلید یا اجماع و یا تصویب از قرآن و اخبار ایشان را مجبور به تسلیم آن مقدمات نموده بود (۱) و بیشتر کوشش آنها این بود که مطالب متناقضه دشمن را بلوازم مسلمات خود او استخراج کنند و با همان مقدمات آنها را مورد مؤآخذه قرار داده و مغلوب سازند.

این علم برای کسیکه جز ضروریات و بدیهیات چیزی دیگری تسلیم نمیشود نفع زیادی ندارد. بنا بر این برای من کافی نبود و آن دردی را که من از آنت شکایت داشتم شفا نیبخشید. آری وقتی که علم کلام بوجود آمد و پس از اینکه مدتی از زمان بدایش آن گذشت و مورد بحث و تحقیق بسیار قرار گرفت متکلمین بسرشوق آمده و برآن شدند که ازحفاظت و حراست سنت قدیمی فراتر گذارده ازحقایق امورهم بحث نمایند، در مباحث جواهر و اعراض واحکام آنهاهم وارد شدند، لیکن چون این مطالب ذاتا مقصود آنها نبود لیهذا سخنانشان در این باب بعد کمال نرسید و از کلام چیزی بدست نیامد که تاریکی‌ها و اختلافات باطله را بکلی ازحق جدا و تفکیک کرده و معوض نماید، شاید این نتیجه از برای غیر من حاصل شده باشد، بلکه من شك ندارم که برای عده‌ای هم حاصل شده است لیکن محصولی است که در امور غیر بدیهیه و غیر اولیات آمیخته بتقلید میباشد و اکنون غرض و مقصود من حکایت و بیان حال خودم هست نه انکار کسی که از این علم تشفی جوید. البته دواها باختلاف دردها آثار مختلفه دارند، چه ممکن است دوائی برای مریضی مفید و برای مریض دیگر مضر باشد.

**فصل چهارم - در نتایج فلسفه و مطالب مذموم و غیر مذموم آنت و بیان چیزی که باعث کفر گوینده آن، یا عدم کفر میباشد و معانی مبتدعه و غیر**

(۱) مقصود مؤلف از این مطلب این است که چون متکلمین غیر از تقلید یا اجماع و یا قرآن و اخبار راه و استدلال دیگری نداشتند بدین جهت بقدمات خصم تسلیم و بوسیله همان مقدمات سخنان تناقض و عقاید باطله آنها را استخراج و ابطال کردند.

مبتدعه که در آن وجود دارد و بیان مطالبی که فلاسفه برای ترویج افکار خود از سخنان اهل حق گرفته و بکلمات خود مخلوط نموده‌اند و در اینکه چگونه نفوس مردم از این حق متفرند و بیان اینکه چگونه میتوان حقایق را از میان مطالب باطله ایشان جدا نوده

پس از فراغت از علم کلام، شروع بنسفه کردم و بطور قطع دانستم که کسی بفاسد هیچ علمی بر نیبرد مگر اینکه از حقایق آن علم کاملاً آگاه بوده و خود را بیایه بزرگترین دانشمندان آن علم برساند سپس قدمی بالاتر گذارد و از دانستن اصل آن علم تجاوز نماید و بفاسد و مضاری که دانشمندان و متخصصین آن علم از آن بیخبرند آگاه و مطلع گردد و در اینصورت است که ادعای او در فساد و بطلان آن علم ممکن است تصحیح باشد و من از دانشمندان اسلام کسی را ندیدم که هم خود را مصروف باین کار کرده و در مقام رد فلاسفه برآمده باشد، در کتب متکلمین هم که درصدد رد فلاسفه برآمده‌اند جز کلیات پیچیده و متفرقه چیز دیگری نیست و فساد و تناقض آن ظاهر است بطوریکه شخص نادان و غافل هم بآن مقرون نمیشود چه رسد بکسی که خود را عالم بحقایق علوم مریندارد، بنا برین دانستم که رد کردن هر مذهب و مسلکی پیش از فهمیدن و پی بردن بحقیقت آن کاری است بی فایده و مانند سنگ انداختن بهدف در حال سکوری و ناپیشتی است لذا خود را آماده و مهیا ساختم که جدا این علم را تحصیل نمایم و بدون معلم و استاد شروع بمطالعه کتابهای آنها نموده و این کار را پس از اینکه از تدریس و تصنیف علوم شرعیه فارغ میشدم انجام میدادم در صورتیکه آنوقت در بغداد گرفتار تدریس و تلمیم سیصد نفر دانشجو بودم.

خداوند متعال بعضی مطالعه کتابها و نوشته های آنان که در اوقات فراغت بدان اشتغال داشتم در مدتی کمتر از دو سال مرا از نتایج و حقایق علوم ایشان واقف و آگاه ساخت پس از آن تقریباً در مدت یکسال همیشه مشغول تفکر و تدبر در مطالب فلسفه بوده و چندین بار بطور تکرار آنرا مورد مطالعه قرار داده و بفاسد و ضررهای آن توجه نمودم تا اینکه بغدعه‌ها و اشتباهات و تغیلات و تعقیقاتی که در آن وجود داشت اطلاع کامل حاصل کردم بطوریکه ممکن نیست در آن شك و تردید پیدا کنم. اینک بشنو تا حاصل و نتیجه علوم ایشان را برای تو حکایت نمایم و تعقیقات خود را در بساره عقاید آنها برایت شرح دهم.

من فلاسفه را چند صنف یافته و علوم ایشان را نیز چند قسم مشاهده کردم و آنان با اینکه اصناف زیادی هستند و در نزدیکی و دوری بعضی بین متقدمین و متاخرین ایشان تفاوت بزرگی وجود دارد لیکن مملک همه آنها در کفر و العاد مشترک و در تحت پرچم زندقه متحد و متفق میباشدند. «انام»